

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر سوره مبارکه نور ۲۸ مهر

حمله به آمریکا در قرآن

سوره بقره رو بیاورید. من اول به سر مگو بگویم بعدش بروم. سوره بقره آیه صد و نود. صد و هشتاد و نه صفحه بیست و نه. یکی از بخش‌هایی است که در تاریخ اسلام گفته نمی‌شود. این تقریباً در هیچ کتاب تاریخ اسلامی نیست. این بخش از آیات سوره مبارکه بقره است که چون اتفاقی هم نیفتاده گفته هم نشده است. هیچ اتفاقی نیفتاده است. به عبارتی یک عصیان اتفاق افتاده است فقط. و آن حمله به آمریکا است، در ابتدای حکومت پیغمبر. از آیه صد و هشتاد و نه به محض اینکه در حقیقت حکومت پیغمبر شروع شد، نزدیک به ایام حج که شد آمدند این سؤال را کردند که ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾ * یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ ﴿﴾ از تو سؤال می‌کنند راجع به هلال. خوب چون سؤال پیچاندنی بوده و منظورشان این بوده است، البته منظورشان را نمی‌گویند، بعد خدا منظورشان را می‌ریزد بیرون. در حقیقت می‌خواستند حج را ببیچانند. چونکه حج رفتن یعنی با آمریکا درگیر شدن. دقیقاً با همان آنهایی که کلاً مشکل داشتند با اینها. اینها را اخراج کردند، با آنها درگیر شدند. معنی حج رفتن آن موقع این بوده در اول.

می‌دانید که سوره بقره قبل از سوره انفال و جریان بدر است. وقتی که عصیان کردند، رفت تو آن پروسه طولانی که شد بدر و احد و احزاب و چه و چه و فتح مکه. وگرنه فتح مکه باید همان سال اول اتفاق می‌افتاد. ولی نخواستند با آمریکا درگیر بشوند. نخواستند ناو را بزنند یک تدبیر دیگری کردند خلاصه این وسط.

آمدند از هلال ماه سؤال کردند. خدا به پیغمبر می‌گوید: «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ». هلال بله، تو باش و این گردش شمس و قمر و فلان و اینها. یک چیزهایی هم مواقعی هم درمی‌آید، ولی حج، هلال مال حج است. خب یکهوپی این وسط می‌زند به هلال حج. با اینکه هر ماهی هلال دارد، «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَئِهَا» چرا از در پشتی سؤال می‌کنید؟ چرا می‌پیچانی قضیه را؟ چرا می‌خواهی انجام ندهی داری از یک راه دیگری سؤال می‌کنی؟ خوب آمدید با پیغمبر و آمدید آنجا حالا دیشب من تو این مجلس فائق و فائق عرض کردم.

به قول امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «تقولون فی المجالس: کیت و کیت، فإذا جاء القتال قلت: حیدی حیاد!» در نهج البلاغه است. وقتی می‌نشینید با همدیگر، می‌گویید ما می‌زنیم کرک و پرشان را به باد می‌دهیم. «فإذا جاء القتال» پای کارش که می‌شود، می‌شود «قلت: حیدی حیاد!» حالا بررسی می‌کنیم ببینیم چه کار باید بکنیم.

امام کفر کس دیگری است. این اشتباه است که شما خودتان را به جای اینکه تو لیگ برتر نگه دارید بیاپید تو دسته سه بازی کنید. دسته سه مال حزب الله است، لیگ دسته سه مال حماس است، مال ایران نیست. کسی اگر خودش را باور پابین، اگر با قطب خودش را درگیر نکند، قطب نمی‌شود اصلاً. آن وقت می‌رود تو یک پروسه دیگری باید این تکلیف قضیه را حل بکنند.

چرا سؤال را می‌پیچانی «وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَئِهَا» از در مستقیم بیا سوالت را بکن. آقا ما برویم با آمریکای آن زمان بجنگیم یا نجنگیم؟ الان چیست تکلیف؟ «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ». شما می‌بینی که دارد باهات می‌جنگد، خوب بجنگ دیگر. «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» * وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» هر کجا گیرش آوردی بکشش «وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ» از هر جایی که اخراج کرد تو را اخراجش کن. نگو که آقا این که قریش است، این که ابوسفیان است، این که فلان است.

نحوه جنگ در آینه نهج البلاغه

دو تا خطبه دارد نهج البلاغه. حالا الان بحث نهج البلاغه نیست. یک خطبه صد و سی و چهار، صد و چهل و شش. بروید ببینید. این دو خطبه از معدود کلمات امیرالمؤمنین که در زمان خلافت خودشان نیست، مشورت‌هایی که خلیفه دوم گرفته است برای این که، یکی اش برای ایران، صد و چهل و شش. می‌خواهد با ایران بجنگد. یکی اش هم صد و سی و چهار. می‌خواهد با روم بجنگد. یک سری مشورت می‌گیرد.

چه کسی؟ حکومتی که ما فائلیم که بر حق نیست. ولی تو کانتکست اسلام دارد اینها انجام می‌شود. آنجاست ببینید چقدر وعده‌های الهی می‌دهند. می‌گویند بابا تو درگیر شدی، چه کار داری؟ «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ كَثِيرَةً وَلَا يَقْلَةً». چرا نگران تعدادی؟ چرا نگران موشکی؟ تو درگیر شو. تو اگر درگیر بشوی، آن پشت یک اتفاقاتی می‌افتد. یعنی ما قرار نیست تمام محاسبات را محاسبه کنیم. اگر اینجوری بود که ما چه فرقی داریم با بقیه نظام‌ها؟ آنجا مهم است که شما روی غیر محاسباتی‌ها حساب کنی، رو وعده دارد حساب می‌کند و امیرالمؤمنین می‌گویند: من در موقف وعده نشسته‌ام، ما وعده میگیریم از خدا. خدا که سر کار نمی‌تواند ما را بگذارد که. این است. این اصلاً یک بحث دیگر است که سر جای خودش یک چیز دیگر است.

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَتَّى تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» تو می‌گویی قتل می‌شود؟ خب بشود، فتنه. این فتنه‌ای که گرفتارش شدی از قتل بدتر است. «وَلَا تَقْتُلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقْتَلُوا فِيهِ». بله، در مسجد الحرام، این‌جا حرم امن است. باز هم اگر جنگیدند، بجنگ و «فَإِنْ قُتِلُوا فَاقْتُلُوهُمْ» نمی‌گوید این «فَإِنْ قُتِلُوا فَاقْتُلُوهُمْ» نه! اگر جنگیدن، بکش. می‌روی به سمت آن‌جا حتماً آنها هم مزاحمت می‌شوند، جنگیدند، می‌کشی. «كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ». «فَإِنْ أَنْتَهُوَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» اگر نجنگیدند، خوب نجنگید.

ذوالقرنین در قرآن

اینجاست که شما وقتی خودتو با قطب درگیر می‌کنی، می‌رسی به نسخه اصلی دین که «وَقْتُلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ». این می‌رسی به همونی که «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً». دیگر فتنه از عالم برداشته می‌شود. تو بزنی. خودتو درگیر کن. این محاسبات اینجوری را هم نکن. آن موقعی که امام گفتند که اگر من بودم، ناو را زده بودم. بعداً تو اسناد درآمد که اینها پیغام داده بود که اگر کوچکترین تعرضی به ناو شد، در حقیقت این، شما نگویید کارشناس‌ها چه می‌شوند. یک بحثی است، حالا یک موقع آش با جاش، اگر لازم شد بهتون می‌گویم. کسی که ولی الهی می‌شود، او ملهم است. او محدث است. نوچ او آره او حساب کتاب دارد. شما ذوالقرنین که احتمالاً کوروش است. ذوالقرنین کوروش کیبر است. همان کوروش هخامنشی است. خب؟ وقتی که او دارد به عنوان ولی خدا دارد این‌ور و آن‌ور عالم می‌رود، خدا هم می‌گوید با اینکه پیغمبر نیست، می‌گوید: «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ». ما به ذوالقرنین می‌گوییم چه کار کند. یعنی تصمیمات ناب را خدا از آن‌طرف ولی می‌آورد. یعنی چه که مثلاً اگر من بودم، ناو می‌زد، ما هستیم، نمی‌زنیم. شما اگر بودی، ناو می‌زدی می‌خواستی بزنی. شما می‌خواستی باشی بزنی. اصلاً اینجوری نیست. تصمیم این هر که قاهر است، خدا بهش یک حال ویژه می‌دهد اینجوری. برای همین است که خدا رزق می‌دهد به مرد تو خانواده قاهر، چون قاهر رزق، خدا می‌دهد به مرد تو خانواده. چون که قاهر است. این یک قاعده است. شما چون رهبر الهی قاهر است، خدا رزق را می‌دهد. این فهم را به او می‌دهد.

«قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ». آن‌جا می‌گوید از قدیم هم گفتند که عقل را دادیم به آن‌که... بله، چک اول. ولی تو دستگاه محاسبات الهی اینجوری است. شما وقتی که می‌گویند دشمنت آمریکاست، آقا دشمنت اسرائیل نیست. دشمن ما اصلاً اسرائیل نیست. اصل یهود صهیونیست آمریکاست. اسرائیل نیست. مسیحیت صهیونیست آمریکاست. اسرائیل نیست. او امام کفر است.

بازی در زمین بزرگتر

«وَإِنْ نَكُنُوا أَيُّمْنَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ». اگر دیدی دارند این، یادت نرود. «فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكَفَرِ» باید بزنی به امام کفر و باید بزنی. اگر توانستی بزنی به امام کفر، این نکته‌ای که امیرالمؤمنین می‌فرمایند که «فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا». والله کسی در منطقه مسکونی خودش نمی‌جنگد مگر اینکه به ذلت می‌افتد. الان آمریکا همین را دارد رعایت می‌کند. تمام جنگ‌ها را به هزاران کیلومتر فاصله با مرز خودش کشیده است. این هم فرصت برایش و هم تهدیدش است، چون که یک عالم دست و پا پیدا کرده است این‌ور و آن‌ور.

حالا ما که در حقیقت کاره‌ای نیستیم، ولی قرآن را می‌فهمیم، بعضیها می‌گویند مگر شما متخصص امور نظامی هستید؟ نه متخصص قرآن و اسلام که هستیم. که اگر این کار را همان اول نظام پیغمبر می‌کرد که نکرد. این آیات جزو قسمت‌های مغفول تاریخ است. در تاریخ تقریباً هیچ تاریخی این بخش را نقل می‌کند که اینها فرمان حج را پیچاندند. نسخه چیست؟ نسخه فتح مکه است. نسخه که عوض نمی‌شود که. منتها اگر بروی بیپچانی، حالا تبدیل می‌شود. اولاً آمریکا را می‌آورند، می‌گذارند جلویت. می‌شود «فی عقر دارهم». خب؟ آنها می‌گویند می‌شود بدر. آنها هم خوب است‌ها. ولی فتح مکه همان سال اول می‌توانست اتفاق بیفتد. تمام می‌شد. همان سناریو به پایان برسد.

نه، این شد بدر، احد بعد هم آن پیامدهای احد. بعد چه شد؟ احزاب شد و بعدش رفتند به سمت صلح حدیبیه و برگشتند و برو و بیا. ولی آخرش شد فتح مکه. تازه آن موقع شد فتح مکه. یعنی با این همه هزینه‌های انسانی، باز دوباره شد همان. نسخه، همان است. این اتفاق، اتفاقی است که مسئولین ما، امنیتی‌های ما، نظامی‌های ما، مطالبه‌گرهای ما، به خصوص بعد از فرمایش آقا که یکی از مهمترین فرازهای آن جمعه نصر، همین نکته بود که آقا ما مشکل‌مان با این نیست، مشکل‌مان با آن است. یکهو دشمن را گم نکنی و فکر نکنی الان مسئله ما اسرائیل است الان. مسئله ما اصلاً اسرائیل نیست.

اسرائیل به عنوان یک سگ هاری که باید چخش کرد، باید کرد باهاش. ولی اینکه یادت برود برخی از این امنیتی‌ها چه می‌گویند که صحبت کردیم، حدس نمی‌زنم. می‌گویند ما با آمریکا مبارزه نمی‌کنیم. ما معارضه می‌کنیم. در منطقه با آمریکا کاری نداریم. حتی جلوی مبارزین را می‌گیرند. جلوی کتائب عراق، به شما چه؟ بگذار بزند دیگر. آن دارد می‌زند. بگذار بزند. بله، شما با طناب او می‌روید تو چاه، خب نرو تو چاه. ولی مشکل ما با آمریکاست. آن کسانی هم که می‌خواهند مشکل ما را با آمریکا حل بکنند، واقعاً هوش و حواس درستی ندارند. اگر نگوییم خائن است. چونکه اساساً ما مشکل‌مان با هم اصلاً حل نمی‌شود. مشکل حق و باطل اصلاً حل بشو نیست. این دوقطبی حق و

باطل است. نمی‌تواند حل بشود. لذا باز دوباره ملت را علاف یک جریانی کردند و فکر ملت را حالا بیابیم این را با یک نفس مصنوعی دوباره این را زنده بکنیم، اینجوری نمی‌شود. زنده هم نمی‌شود. فلذا این را به عنوان اول عرایضم عرض کردم که خیلی وقت‌ها ماها داریم می‌خوریم از ندانم‌کاری.

حالا غیر اینی که بالاخره «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» اینها باید نصاب را ببرند بالا تا خدا سیفون را بکشد به عبارتی. یعنی اینقدر باید این حجم کاری که می‌کنند زیاد بشود، اما ما که وظیفه خودمان را داریم، وظیفه خودمان معلوم است. «وَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ». لذا ان شاء الله خدا یکعقلی، تدییری، جرئی، جرئی، عرض کردم که خلاصه «تقولون فی المجالس: کیت و کیت، فإذا جاء القتال قلتم: حیدی حیاد!». می‌نشینید تو مجالس‌تان، تو شورای امنیت‌تان، تو مجلس‌تان، تو مصوبات‌تان، می‌نشینید می‌گویید که چه کارهایی می‌کنید؟ می‌گویید مرگ بر آمریکا، چفیه می‌اندازند. یکهو می‌بینی همه‌شان می‌گویند مرگ بر آمریکا. تو مجلس کار شما این است؟ کار شما این نیست که «فإذا جاء القتال قلتم: حیدی حیاد!». وقتی پای قتال می‌افتد، می‌گوید که باید بررسی بکنیم.

بالاخره باید شوراهای خودشان بخوانند. بحث‌های خودش را لازم دارد و این یک عقلانیت خاصی است. عقلانیت خاصی است که عقلانیت قرآن؟ به تعبیر جالبی بالاتر از این گفتند. گفتند نه تعلل می‌کنیم و نه شتابزده عمل می‌کنیم و نکردیم. این هم درست است. منتهای مراتب دارد سوءاستفاده می‌شود از این.

همراهی با ولی، راز پیشبرد کارها

ببینید هرکسی، من این را چند بار توضیح دادم. هرکسی، ولی باشد، علی هم که باشد، نگاه می‌کند به دور و بری‌های خودش که چه قدر بار می‌تواند بزند. هر که باشد، این کار را می‌کند. کسی که کوچکترین تجربه مدیریتی داشته باشد، این معلوم می‌شود برایش. شما اگر نامه‌های نهج‌البلاغه را ببینید، عرض کردم یک موقعی مالک اشتر، نامه آن است، نامه پنجاه و سه. یک موقع محمد ابن ابی بکر، یک نامه بیست و هفت می‌آید پایین. یک موقع ابن عباس، یک عالمه می‌آید پایین. حالا نامه بیست و یک چند است؟ یک عالمه می‌آید پایین. ابن عباس هم آدم خوبی است. یک موقع کمیل، اصلاً هیچی دیگر. بهش می‌گوید تو اصلاً به درد دعای کمیل می‌خوری. رسماً اینجوری بهش می‌گویند. یار است دیگر. ولی همین است که هست.

روی خاور بار خاور می‌زنند. روی نیسان بار نیسان می‌زند. روی پراید بار پراید می‌زنند. وقتی که یک عده بیایند بگویند که آقا اینجوری بکنیم، اینجوری می‌شود، اینجوری کنیم، اینجوری می‌شود، یک مدیر چه کار می‌کند به نظر شما؟ بسته به آن فهم، عملکرد، مشورت و همه اینها، شما تو باب مشاوره روایات ما نگاه بکنید، می‌گویند کسی جزو مشاورین‌تان باشد که شجاع باشد. جبان نباشد، چونکه جان خودش را با یک عالمه استدلال ترکیب می‌کند، قاطی می‌کند، تحویل می‌دهد. نه بابا این مال امیرالمؤمنین نیست. شما بگو فرعون! دیگر از فرعون جبار و متکبرتر نداریم که.

فرعون سوره غافر را ببینید. سوره غافر. اسم دیگر چیست؟ مؤمن. به خاطر چه؟ مؤمن آل فرعون. یک مشاور بسیار امین فرعون است. از آن آیه بالایش نگاه کنید. آیات خدا نگاه کنید. سوره غافر. را پیدا کردید؟ بگویند آهان اینهاش. ببینید سوره غافر نگاه کنید. آیه بیست و شش، صفحه چهارصد و هفتاد. ببینید از فرعون متکبرتر (نداریم)، نماد جبار متکبر فرعون است در قرآن. خب ببینید اتفاقی که می‌افتد، این است. می‌گوید فرعون می‌گوید آقا نظر من را می‌خواهید؟ بزنید بکشید. موسی را بزنید، تمام کنید کار را. مؤمن آل فرعون شروع می‌کند. به قدری شروع می‌کند با مجموعه مشاورین حرف زدن. تو شورای امنیت ملی بوده، شورای امنیت ملی و به شدت مورد اعتماد فرعون بوده است. در روایات این است که از قوم خود فرعون بوده و به شدت هم مورد اعتماد بوده است برای فرعون. چند بار. بعضی‌ها می‌آیند سعایت می‌کنند، (بدگویی میکنند)، فرعون امتحانش می‌کند و این هم استاد دودوزه بازی است. این آقای مؤمن آل فرعون و مؤمن است ها ولی بلد کار است.

یعنی کارهایی که من بلد نیستم اصلاً. می‌گویند خدا برخی را برای یک کارهایی ساخته برای کارهای نساخته است دیگر. بعضی‌ها می‌گویند آقا مثلاً علی بن یقطین. می‌گویند بابا علی بن یقطین آدم خوبی است، فوق‌العاده است، ولی من علی بن یقطین نه می‌توانم باشم نه هستم، نه اصلاً نمی‌توانم باشم. آن یک آدم خاص خودش است. یک آدم خاص خودش را می‌خواهد اصلاً این شخصیت. وگرنه مثل ابوذر درمی‌آید. وقتی پیغمبر را انداخته بود تو کیسه، داشت رد می‌کرد از مرز، گفت آن چیست تو کیسه؟ خود پیغمبر گفت آقا بیا برو بابا. همینجوری رد کرد. گفت بعد من اصلاً من دروغ نمی‌توانم بگویم. حالا چه جوری؟ می‌گوید آقا کیست؟ پیغمبر. خلاصه این شد که گفت اگر نظر من را می‌خواهی، موسی را بکشی. شما از زاویه دید فرعون نگاه کنید. موسی کشتن تمام شده بود همه چیز. تمام کرده بود. منتهی این مؤمن آل فرعون شروع می‌کند هی حرف می‌زند، می‌زند با مشاورین، می‌زند، می‌زند، می‌زند. ته اش چه درمی‌آید؟ آیه بیست و هفت را نگاه کنید.

هی با «یا قوم، یا قوم، یا قوم» حرف می‌زند تا آخرش. «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ». این بود، این نظر من بود. حالا حالا دیگر هر غلطی می‌خواهید بکنید، بکنید دیگر. یعنی اینی که من می‌دیدم باید موسی را از بین ببرید، می‌کشید. حالا شما نظرتان این است که موسی را نکشید؟ مجموعه مشاورین اینکه دوستان را نکشد، خوب نکشید. باز من نظرم این است که آنها را بکشید. «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ». من چیزی که دارم می‌بینم را ارائه می‌دهم «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ». رشد در همین است که من می‌گویم بکشید. می‌خواهم بگویم مجموعه مشاورین انقدر مهم هستند که یک فرعون را می‌توانند زمین‌گیر کنند. یعنی نظر یک فرعون را عوض بکنند، چه برسد به یک ولی الهی را.

یعنی انقدر پیاده‌روی می‌کنند، می‌کنند، می‌روند، می‌آیند، کار کارشناسی می‌کنند، همه این چیزها و پرونده‌های کارشناسی می‌گذارند جلوی او. او می‌گوید نه اینکه او فریب می‌خورد لزوماً. آن می‌شود اینی که خب با اینها؟! شما نگاه بکنید خود به درد گدازانه امیرالمؤمنین، آنجایی که بعد از نهروان یک دور دیگر می‌خواهد سپاه جمع بکند. برای چه؟ برای جنگ با معاویه. اصلاً بعد از صفین و نهروان و فلان و همه اینها تمام شده است. می‌خواهد یک بار دیگر جمع کند. ببینید با چه ازگلهایی طرف است. حمله می‌کند؟ نه. کاری می‌کند؟ نه، تصمیم می‌گیرد؟ نه. یار این است؟ فرمانده این است؟ چرا تصمیم حاد و شارپ باید بگیرد؟

دقت کنید. این است که در حقیقت هم تعلل نمی‌کنیم و هم شتابزده عمل نمی‌کنیم، حرف درستی است. منتها شما مالک اشتر بده به امیرالمؤمنین. بهت می‌گویم چه کار می‌کند با آن تعلل. مثل اینکه که یک مثلاً ماشینی که با دویست و شصت تا می‌رود، در مقابل یک ماشینی که صد تا هم نمی‌رود. آن صد تایی که می‌گویی نه نه ترمز کردم، نه جایی زدم بغل، با تمام توان رفتم، با تمام توانش خب صد کیلومتر دیگر. آن یکی با تمام توانش دویست و شصت کیلومتر می‌رود. شما مالک اشتر بده، حاج قاسم بده، سید حسن نصرالله بده، می‌گوید من خدمت آقا زاده آقا بودم، ایشان گفتند، همان درست فردای همان شهادت، سید گفت آقا به چه کنم؟ چه کنم؟ افتاده این مسئولیت را به که بدهند؟ حالا مسئولیت محور مقاومت باید به که بدهد؟ که اصلاً می‌تواند بگیرد اینها را؟ سید حسن نصرالله بود که دوشش زیر بارها می‌رود. ولی همه دوششان زیر این بارها نمی‌رود که. خب یعنی یک رهبر من چه کار بکنم؟ به که بگویم؟ اصلاً به که بدهم مسئولیت را؟ این کارها را باید به که بگویم؟

ببینید این که یار برای ولی بودن و یار به درد بخور که چشم ولی روشن بشود. هشام بن حکم هجده سالش نشده است. موهای تازه صورتش دارد درمی‌آید. آنقدر خوب بحث می‌کند که حضرت در روایات هسا که وقتی که از دور هشام می‌آمد، حضرت، خب یک چیزهایی است که خود حضرت نباید چیز بکند که مباحثه بکند. باید بدهد شاگردان این کار را بکنند. چشم حضرت برق می‌زد وقتی میدید هشام آمد. اووووووف هشام آمد، حالا می‌زند له شان می‌کند اینجوری. یعنی یک چنین حالتی در ولی همیشه است که می‌خواستم عرض کنم که نه تنها یک ولی الهی، بلکه هر مدیری نگاه می‌کند به ظرفیت‌های اطراف خودش، با ظرفیت‌های اطراف خودش کار می‌کند. و این می‌شود پاسخ به این نکته که بعضی‌ها فکر می‌کنند که یعنی بهترین کار انجام شد. بله، بهترین کار با اینها همین است. نمی‌خواهم در حقیقت یک رجز الکی بخوانم یا بگویم این کاری که کردند خیلی کار بیخودی کردند یا چه و فلان و اینها. نه، الحق و الانصاف بحث این نیست. ولی اینی که امام فرمودند که آقا من بودم، می‌زدم، یک ولی الهی می‌گوید. اینها هیچ کدام این بار را بلند نکردند، خودمان نمی‌زنیم. فکر کردند این جمله یک جمله الکی است که من بودم، می‌زدم. این را حالا الان هم آقا می‌فرمایند که مشکل ما با آمریکا است. دشمن اصلی ما آمریکا است. من این را دارم صحبت می‌کنم با این چیزها، یعنی حدس‌های من نیست. می‌گویند مشکل ما امروز آمریکا نیست. به همین دقتی ما امروز با آمریکا نه مبارزه داریم، نه معارض داریم تو منطقه. ما الان فعلاً با اسرائیل مبارزه می‌کنیم.

اما نتیجه‌اش این می‌شود. شما کلاس خودت را از لیگ برتر آوردی تو لیگ دسته سه، نتیجه‌اش می‌شود این. و آن نتیجه اصلی را هم نمی‌گیرید. نتیجه اصلی این است که شما یک جای دیگر را باید می‌زدی. یک کار دیگر باید می‌کردی، یک خطر آفرینی دیگر را باید ایجاد می‌کردی، بهیو می‌دیدید شما این طرف را می‌زنی، آن طرف چه می‌دانم یک اتفاقی می‌افتد. مثلاً در اردوگاه آمریکا در انتخابات شان یک به هم ریختگی ایجاد می‌شود که اصلاً کار خدا که حساب و کتاب ندارد که. یعنی حساب و کتاب آن را قرار نیست ما بفهمیم که چه اتفاقی می‌افتد. شما این جا می‌زنی، «تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ». اصلاً نمی‌دانی آن پشت صحنه چه اتفاقاتی می‌افتد.

این است که بر اساس الهامات، بر اساس فهم ولی و آنها و یارهایی که شما نگاه بکنید. نهج البلاغه، هی بحث نهج البلاغه. یک تیکه‌هایی از نهج البلاغه می‌خواند گریه‌آور. یعنی همان تیکه‌های «این عمار، این ابْنِ تَهَّان، این دوشهادتین، این نوف بکالی» می‌گوید یکپو دیدم حضرت بالای منبر «ضرب یده علی لحیته الشریفة» شروع کردند به خودشان را بالای منبر زدن حضرت. از منبر آمدند پایین، گفتند کجایند آن یارها؟ بله، آن یارها را داشته باشد آن نتیجه ازش درمی‌آید. این یارها یک چیزی دیگری ازش درمی‌آید. علی هم که باشد، چیزی ازش در نمی‌آید.

حالا مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز. ما یک آدم‌هایی داریم که خدا فعلاً این‌ها را ذخیره کرده است. رومی شوند ان‌شاءالله. ببینید شما نگاه بکنید آنجایی که قرآن می‌گوید مرگ بر آمریکا کجاست؟ اگر گفتید تو قرآن، سوره مبارکه پیغمبر «وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَالْضَّلَّ أَعْمَلُهُمْ». خب منتها قبلش مهم است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَالْضَّلَّ أَعْمَلُهُمْ». الان طرف باید بیاید تو صحنه جدی. ببینید تو صحنه آمدن جدی به امر ولی یعنی جدی جدی، «أَعِزَّ اللَّهُ جُحْمَكُمْ» نه اینجوری که هی یک دانه می‌رود جلو، بعد می‌آید، بعد می‌رود سراغ آرواره‌ها. حالا برویم سراغ آرواره‌های لبنان. یعنی پروژه اش را می‌کند آرواره‌ها لبنان. ببینید بنده که اطلاع دارید، رفته سراغ این آرواره‌های لبنان و این‌ها، و طرح داریم. ان‌شاءالله در این طرح مشارکت کنید. ولی یکهو می‌بینی عه طرح چه شد؟ اصلاً طرح مبارزه با آمریکا چه شد پس؟

آقا بالاخره اگر یکی دو تا مطلب مهم داشت، آن خطبه همین بود وگرنه یک موقع دفتر آقا به ما گفتند، این خطبه چطور بود؟ گفتیم مطالب مهمی نداشت. خب یعنی مطلب مهمش تکراری بود به عبارتی. تکراری شده بود این مطلب مهم. برگ برنده روی میز همین بود. آمریکا، آمریکا، دشمن اصلی است. اگر این کارها را ما به عنوان مطالبه‌گر، به عنوان مؤمنین، مسئولین ما به عنوان مسئول، رفتند، واردش شدند، نشدند، تیه است. تیه یعنی باید چهل سال برویم بچرخیم، بعد بیاییم چه کار کنیم؟ همان کار اول را؟

کما اینکه در همین آیاتی که خواندم، طرح فتح مکه بود. نرفتند، اینقدر چرخیدند، چرخیدند، رفتند، بعد احد و فلان و این، آخرش چه شد طرح فتح مکه است. ما نمی‌توانیم با آمریکا نجنگیم. حالا این جنگ خونین درمی‌آید یا خونین در نمی‌آید، ممکن است مثل احزاب خونین در نیاید. خب؟ ولی نمی‌توانیم نجنگیم. نه، حتی جهاد، قتال. جهاد که می‌دانید که یک حالت اعم از قتال است. جهاد، به این جهاد فرهنگی و این‌ها می‌گویند. ولی قتال یعنی مبارزه رودرروی جنگی. به این می‌گویند قتال کردن. و این را ما نمی‌توانیم این کار را نکنیم. یک سرنوشت محتوم این عالم است. باید این کار را، تو این دوقطبی را باید اینجوری برویم در آن.

شاید هم خدا دارد ما را هل می‌دهد. شاید هم دارد ما را هل می‌دهد وسط جنگ. مثل اینکه نجنگیدند، خدا بدر را آورد. یعنی بدر، محصول عصیان سر جنگیدن بود، نجنگیدن بود به عبارتی. شاید چون ما نمی‌خواهیم بجنگیم، خدا دارد هلمان می‌دهد. کما اینکه در «بدر» هلمان داد دیگر اینها را. هلمان داد در موضوع جنگیدن. وگرنه آن‌ها که نمی‌خواستند بجنگند که اصلاً «ما هکذا الظن به»، اصلاً نمی‌خواستند بجنگند. خدا هل شان داد تو جنگیدن. و چه بهتر که خودمان برویم بجنگیم. یعنی بفهمیم که آقا اگر، بیاید «فی عفر دارهم»، اگر اسرائیل مواضع ایران را بزند، ولو هر جایی را بزند، مثلاً بیمارستان را بزند، فرض کنید یک پایگاه نظامی بزند، این یعنی ذلت دیگر. شما با لیگ دسته سه گل خورده‌اید. اصلاً فارغ از اینکه شما چه کار می‌کنید که الان هم تو مذاکره‌ای که ما می‌زنیم، شما زنید آقا. حالا الحمدلله این هم جواب داده، ما می‌زنیم. ولی اصلاً نگاه کنید فضا را. یعنی رفتی تو لیگ دسته سه داری گل می‌خوری؟ یعنی قبول کردی که گل بخوری. لیگ دسته سه باید حزب‌الله بازی می‌کرد و حماس نه ما. ما قطب می‌شویم، در صورتی با قطب مبارزه کنیم.

در یک روایی. ماه، اراده جمعی ماه‌است. دقت کنید این حرف من نمی‌خواهم. این جمله‌ای که امیرالمؤمنین راجع به ابوموسی اشعری گفتند، من تطبیق بدهم با آقای پزشک‌یان. من نمی‌خواهم و واقعاً نمی‌خواهم. ولی همین است. من بارها هم عرض کردم امیرالمؤمنین به اینها می‌گوید. «وإنما عهدکم بعبدالله بن قیس بالأمس» شما دیروز به ابوموسی اشعری، عبدالله بن قیس یعنی ابوموسی اشعری رأی دادید. بعداً کسی دبه نکند. به کسی رأی دادی که می‌گوید جنگ «انها فتنه» جنگ فتنه است. ما وارد تله جنگ نمی‌شویم. این را فرستادید در مذاکرات.

من بودم، می‌گفتم ابن عباس. حالا ابن عباس همچین تخم دوزرده‌ای نیست کلاً. ولی یک کسی که مذاکره بلد است و خارج رفته، انگلیسی‌اش خوب است و اینها، ولی فهم مبانی انقلاب هم دارد. گفتند از من می‌پرسی، من می‌گویم ابن عباس. شما می‌گویید عبدالله بن قیس؟ یادتان باشد کسی که می‌گوید «فاقطعوا أوتارکم و شیموا سیوفکم». می‌گوید کمان و جنگ فتنه است. ما سلاح زمین می‌گذاریم. این و این را دارید می‌فرستید تو مذاکره. بعداً کسی دبه نکند. بعداً کسی دبه نکند خلاصه. بالاخره ما مجموعه آنچه که کم‌کاری‌هایی که کردیم و پرکاری‌هایی که کردیم و هر چه بالا و پایین، مثل تیم‌هایی که بالاخره می‌بازند حالا دروازه‌مان نگرفت، آن نمی‌دانم چه بود، شورای نگهبان فلان بود، آنجوری گل نزد، فلان. آن دو تا موقعیت را زد، پناستی را زد تو تیر و هر چه، ته اش ته اش آخرش دو هیچ باختی دیگر. این است یا دو هیچ بردی. این تیم برده یا تیم باخته است. من نمی‌خواهم بگویم ما الان بازنده‌ایم یا از این تضعیف روحیه، نه. ولی مطابق استعدادمان بازی نکردیم به عبارتی. این لطیف‌ترین تعبیر است. باید قوی باشی. آماده باش که هستند.

ببینید این که خیلی وقت‌ها می‌گویند مردم نمی‌خواهند. مردم نمی‌خواهند، خیلی وقت‌ها با این‌ها کار میکنند. می‌گویند مردم نمی‌خواهند. بله، الفا می‌کنند که مردم نمی‌خواهند. هی می‌گویند آقا مردم جنگ نمی‌خواهند. بله، مردم جنگ الکی نمی‌خواهند، ولی عزت‌شان را می‌خواهند. حالا یک بحثی هست، من می‌ترسم هی حرف درحرف بشود. مردم یعنی چه کسانی؟ این خودش مهم است؟ یک بحثی دارد قرآن به نام اکثریت.

اکثریت در نگاه قرآن و نهج البلاغه

خود امیرالمؤمنین وقتی اکثریت را تعریف می‌کند، پنجاه به اضافه یک تعریف نمی‌کند. یک اکثریتی از مردم هستند آن پا به رکابها هستند. به معاویه می‌گویند که آقا مدینه بیعت کرده اند، بحث چیست؟ حرف چیست؟ آن‌هایی که بدر را اداره کردند، بیعت کردند دیگر. حرف حسابت چیست؟ این خودش یک بحثی است در حکمرانی که اکثریت یعنی پنجاه به اضافه یک یا یک تعریف دیگری دارد تو دین؟ خوب. چون بحثش مفصل است، می‌گذارم یک موقع دیگر اگر لازم شد بگویم. ولی یک منطقی دارد که در آن اکثریت به این معنا که ما می‌گوییم نیست. بعدش ما یک سری آدم داریم دلاور، شجاع، پاکار، جوان‌هایی که نه امام را دیدند، نه جنگ را دیدند. همین که دیدند من رفتم سوریه، دیگر پیغام و پسغام، حاج آقا ما کجا بیاییم؟ ما را بفرست بجنگیم. اصلاً کاری به این نداریم که حالا جنگ می‌شود، نمی‌شود. آقا ما می‌خواهیم بجنگیم. چرا این‌ها مردم نیستند؟ و بعد آیا آن سرنوشتی که شما دیدی که آن موقع همه، حتی آن‌هایی که اهل این حرف‌ها نیستند، درگیر خواهند شد آخرش.

یکی از خوبی‌هایی که این جنگ داشت این بود که قبل از این لبنانی‌ها تقصیر برخی از کارها را انداختند گردن حزب‌الله. این رژیم نشان داد که کاری با حزب‌الله ندارد. حزب‌الله را بزند، می‌آید بیروت را می‌زند، بیروت را بزند، بعلبک را می‌زند، آن‌جا را می‌زند، آن‌جا مسیحی می‌زند، سنی می‌زند، شیعه می‌زند. اصلاً کاری به این جریان ندارد. این‌ها فهمیدند این نکته را، فهمیدند الان لبنانی‌ها. مشکل حزب‌الله نیست. الان این همان چیزی است که زدند روی این‌جا. این سربازها که از نهر تا بحر، این، این تکه را می‌خواهد.

حزب‌الله نباشد، لبنان نیست، سوریه نیست، یمن نیست، ایران نیست، این را بدانید عراق نیست. یعنی اگر مقاومت نباشد در این چیزها، این نیست که الان مشکل حزب‌الله است این وسط. این‌ها فهمیدند که مشکل حزب‌الله نیست. حزب‌الله اتفاقاً مانع نفوذ این‌ها بوده است.

ببینید آن مقدار استعدادی که باید داشته باشیم، ما آن مقدار استعداد را داریم. منتهای مراتب اگر می‌خواهی بیاوری روی کاغذ، آن که دیگر هیچی اصلاً نداریم. اگر قرار باشد این‌ها را بیاوری روی کاغذ، خب این که دیگر وعده‌های الهی پوچ است دیگر. در این صورت معلوم است فاصله‌مان زیاد است. ولی آن چیزی که هست این است که شما شمشیر را بکش مثل عمار، علی گفت غلاف کن، غلاف کن. نه شمشیر را بگذار در موزه. بعد علی ببیند چه کسی شمشیر دستش است. چه کسی شمشیر اصلاً حمایل کرده است. بعد می‌گوید حالا تو دست به قبضه بکش. بعد گفتند غلاف کن، غلاف کن. از آن اول غلاف نکن.

پاسخ به چند سوال

سوال: این بحث طرح خدا را که فهمیدیم. حالا آقای میرباقری هم قبل از آن بحث داغ است. بخواهیم بیشتر متوجه بشویم. طرح خدا بعضی وقت‌ها با بعضی مؤمنان هم‌جهت نیست، ضرورتاً. حالا خودتان هم در این زمینه مفصل صحبت کردید. یک بار سر بچه‌هایی که کشته می‌شوند، سر فقیر بودن شخص و وظیفه‌ای که دارد یا چیزهای مختلف دیگر. برای فهم فضاها، طرح خدا را فهمیدن درست است، ولی برای فهمیدن وظیفه شاید تکیه کردن به آن طرح درست نباشد.

جواب: اینجاست که یک عنصر متحرک و دینامیک گذاشته است به اسم ولی، ولی خب یک بحث مفصل در بحث‌های قرآنی بحث ثابت متغیر که کدام بخش ثابت و کدام بخش متحرک. یک قسمتی در دین طراحی شده که اکمال دین هم به خاطر همینش است که ایجاد عنصر دینامیک و قابلیت رگلاژ با شرایط و در حقیقت موازین و عرف و همه این چیزها. عدم توجه به این قسمت قابلیت رگلاژ، یعنی ما نفهمیم که ولی چی می‌خواهد الان. ولی کجا را نشانه رفته است؟ ببینید شما نهج البلاغه بخوانید. معلوم است علی نمی‌جنگد. منتها علی چکار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد بزند پدر معاویه رو در بیاورد. این معلوم است، این از سر تا پای نهج البلاغه را بخوانید، چشم انداز که مشخص است. این کار رو می‌کند؟ نه که نمیکند. ببینید اینجاست که یار آماده برای آن چشم انداز، برای آن تمنی، برای آن امنیه ولی، برای اون امنیه قرآنی که امنیه ولی همان است. اصلاً ولی ولی هست به خاطر اینکه «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»، ولی ولی است چون مسلط است به نقشه‌خوانی. نقشه و طرح خدا را بلد است. چون بلد است، بلد کار است، ایشان ولی است. به این دلیل ولی است.

این عنصر دینامیک که سر اکمال دین است، دین کامل به خاطر همین این عنصرش است که «اليوم اكملت» برمی‌گردد به همین وضعیت. نه اینکه «اليوم اكملت» به خاطر این است که دین همه‌ی اجزایش مشخص شده است. نه! «اليوم اكملت» چونکه یک عنصر دینامیک تعیین کننده در این قضیه ورود پیدا کرده است که آن تمام این اختلافات را حل بکند. هم اختلافات فهم را، هم اختلافات عملکرد را. اصلاً به همین دلیل او باید مجتهد باشد. ربانی باید باشد. یعنی طرح خدا را بلد باشد. نرود یک طرح دیگر را اجرا بکند. او باید همین طرح را بلد باشد.

اتفاقاً او مثل نویگیتور می‌ماند. یعنی اینکه او راننده که نیست که. میشود؟ مثلاً دیدید بغل این راننده‌های فرمول یک یکی دیگری‌نشینند نویگیتور است، نقشه‌خوان است، او نقشه را بلده لزوماً راننده بلد نیست. او رانندگی نمی‌کند. او نقشه‌خوانی می‌کند، ولی نقشه را مسلط است. این نکته که ما ولی داریم، ولی باید دست و مشت آقا را باز نگه داریم با تبعیت.

تبعیت نه جلو رفتن است، نه عقب رفتن. دقت کنید ممکن است شما بروی عقب. بعضی‌ها می‌گویند ما پشت سر ولی حرکت می‌کنیم در صورتی که کاملاً عدم تبعیت، کاملاً عدم تبعیت است. یعنی می‌رود پشت، خودش را پشت آقا قایم می‌کند، هر چه می‌گوییم می‌گوید اینها را مقام معظم رهبری تصمیم می‌گیرند، یعنی هر چه بار است میندازد (گردن) مقام معظم رهبری. تبعیت نمی‌کند.

یه موقع یه نفر جلوتر است، اتفاقاً داره تبعیت می‌کند دارد که «وَلَا يَزْعَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ» در سوره توبه این را مفصل توضیح دادم که جلوتر است، ولی دارد تبعیت می‌کند. چرا؟ می‌خواهد دست و بال و شیارها را تشخیص بدهد برگردد بگوید. اتفاقاً وجود این آدم‌های تندرو، بعضی‌ها الان ادبیاتش درست شده. می‌گویند این آدم یک سری آدم تندرو و فلان. این خانم مهاجرانی هم می‌گوید بله. یک سری هم هستند در کشور تندرو هم هستند دیگر. انگار یه سری زگیل هستیم ما که الان هستیم تو این کشور. خب اینا هم هستند حالا نظراتشان بدهند دیگر. یعنی شما آدمی انگار.

در صورتی که هر جا تقریباً قرآن بحث تندروی را می‌کند می‌ستاید. تندروی که بد نیست که، آن چیزی که بد است انحراف است. عدم تبعیت است. اگر آدم میانه‌رو نباشد، میانه‌روی دو تا مقابل دارد. یکیش مقابله در حقیقت انحراف است که اگر آدم میانه رو نباشد منحرف است که این را در بحث جنف و جنیف و متجانفا بالاژم گفتم، اینجا میشود امت وسط. کسیکه وسط قرار می‌گیرد و چوبها را به همدیگر بدهند. این وسط در مقابله انحراف است.

یک وسط و میانه روی داریم در مقابل تندروی و تندروی بهتر است «وَمِنْهُمْ مَّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَائِقٌ بِالْخَيْرَاتِ». این اتفاقاً تندروت. تندروی اتفاقاً چیز خوبی است. این همه استبقوا، سارعوا و السابقون بالخيرات و فلان، السابقون السابقون مال همین تندروهاست اتفاقاً.

اینها خیلی وقتاً خروج از بن بست‌ها بخاطر همین تندروهاست. همین آدم‌های تندرو، تندرو غیر منحرف، یعنی می‌داند کجا دارد می‌رود ولی، تندتر می‌رود. چرا این کار رو می‌کند؟ دست و بال ولی را باز نگه می‌دارد.

سوال: تندرو به معنی اینکه بار نیسان را به روی پراید بگذارند و امثال اون. مجرای سفارت عربستان و اینها؟

جواب: ببینید در تندروی اشتباه هم صورت می‌گیرد. همین الان یکی از ادبیات‌های درگیری ما با این آقایان (همین است). می‌گویند شما تندروها اشتباه می‌کنید. خب هم اشتباه می‌کنند. کسی که شیارها را دارد تندتر می‌رود و حرکت می‌کند حتماً یک جایی هم پایش می‌لغزد. خب حتماً این اتفاق می‌افتد. حالا گرچه شما. سفارت عربستان هنوز یک مستند ساز جرئت نکرده است پرونده این قضیه را باز کند تا بفهمد تقصیر کیست. ما هم به خاطر اسلام زیانمان را در حلقمان فرو کردیم. کسانی هم که حرف می‌زنند، گاهی اوقات بهشان پیغام می‌دهم، مگر تو مستند ساز نیستی فلان، فلان شده؟ مگر تاریخ شفاهی کار نمی‌کنی؟ مگر نمی‌گویی بنده عامل سفارت عربستان هستم؟ نباید با من مصاحبه بکنی؟ خوب؟ یک مصاحبه بکن تا به تو بگویم تقصیر چه کسی بود سفارت عربستان. نه به خاطر اسلام نمی‌گویم. به خاطر انقلاب نمی‌گویم.

چه کسی طرحش رو ریخت؟ از این دانشجوی بدبخت چه سوءاستفاده شد؟ الان من اصلاً نمی‌دانم سفارت کجاست. واقعاً نمی‌دانم. من الان نمی‌دانم سفارت عربستان کجاست در تهران. بعد بدبخت از یکسری طلبه و دانشجو متهم ردیف اول شدند چون متأسفانه یا خوشبختانه انقلابی هستند، حرف نمی‌زنند. هیچ کس حرف نمی‌زند. حتی یکی از عامل‌های اصلی که گفتم عامل اصلی است، چند وقت پیش آمده بود پیش من، بریده بود، گفت حاج آقا دیگر می‌خواهم بگویم. بردمش جگر کباب و فلاپی بهش دادم. گفتم جان من نکو. یک جایی بنویس فقط. خیلی چیزها به باد می‌رود.

این میشود سوءاستفاده از این. شما ببینید خود طرف هیچ کاری نمی‌کند. همینجوری «صم بکم عمی» نشسته است. خب معلوم است اشتباه هست و ظاهراً اشتباه هم نمی‌کند. آن بدبختی که دارد می‌رود زمینه‌ها رو بگردد، باز بکند، شیارها رو پیدا بکند، خبر بدهد، امت را سر خط بکند، به عنوان حلقه میانی این کار بکند، دو تا اشتباه می‌کند حتماً. او دو تا اشتباه می‌کند. این اشتباه هم میشود یا لئارات الحسین، این اشتباه کرده است. یکی از دعوایی که اخیراً من کردم با یک آدم خیلی مهم که شما می‌شناسید. در حقیقت بهش گفتم، گفت چیکار می‌کنی؟ گفتم جرت می‌دهم. یعنی به دعوای مفصل کردم. گفت شما حزب‌اللهی‌ها فلان جا اشتباه می‌کنید. گفتم چرا اون توییت رو آقای فلانی زد؟ گفت او اشتباه می‌کند؟ گفت عه چرا برای او میشود (آرام) اشتباه می‌کند مال ما (بلند) می‌گویی اشتباه می‌کنیم؟

او که تازه اصل قضیه هست. او اشتباه می‌کند، اشتباه می‌کند آدم. آدم است دیگر جایز الخطا اشتباه می‌کند. مال ما میشود (بلند) اشتباه می‌کنید شماها؟ چرا اینجوری است؟ چرا او (آرام) اشتباه می‌کند؟ ما (بلند) اشتباه می‌کنیم؟ بعد اتفاقی که دارد می‌افتد، به شدت این اتفاق خطرناک است. این اتفاق به شدت اتفاق خطرناکی است که به همین عناوین در دهان خیلی‌ها را دارند می‌بندند. حزب‌اللهی، منبری و فلان. همه رو دارند صدا می‌کنند، تک به تک دهانشان را می‌بندند. کرکره‌اش رو می‌کشند پایین. می‌گویند تو حرفی نزن. کار دست ماست. همه‌چی تحت کنترل است و منم گفتم من حرف می‌زنم، گفتند فلان، گفتم بکنید، من حرفم را می‌زنم. اگر دهان این ایکس و ایگرگ وزد و تو و فلان و همه گرفتید، من را (نمی‌توانید) به طرف گفتم، گفتم من کمپوت آناناس دوست دارم.

اینجوری که آدم بایستد. بعد دارند همه را فیتله پیچ (میکنن). چرا؟ این یک بحثی است که باید بعداً کرد. وفاق که یکی از مهم‌ترین شعارهای دینی است، وفاق، اتحاد، وحدت، همبستگی همه این‌ها، یک تعریفی دارند که می‌شود گفت بیاییم همه جامعه را سرد و کرخت کنیم که بتوانند به همدیگر بچسبند. شما هر چقدر خطوط را پررنگ‌تر ننگه‌دارید، وفاق تولید نمی‌شود به آن چیزی که آن‌ها می‌خواهند. بیاییم یک سری اسب تیزترک عربی را ببندیم به یک سری خر نرو، بعد بگوییم شد همبستگی الان. بستیم، الحمدلله، همه را به همدیگر بستیم. به قول امیرالمؤمنین می‌گویند (؟ ۵۴:۲۵) من باید می‌پریدم اینها می‌پریدند، من هم باید می‌پریدم. این شد همبستگی الان، ما را به همدیگر بسته است. این‌ها می‌پریدند، من هم باید می‌پریدم، این‌ها می‌نشستند، من هم باید می‌نشستم.

وفاق بسیار خوب است وقتی که خالص‌سازی کنارش باشد. این منطق قرآن است. نه اینکه شما همه را کرخت کنید، بیاورید پایین، زیر غذا را انقدر کم کنید. چرا؟ چون که نمی‌توانید نخود نیز را با گوشت بپز و همه را با هم (قاطی کنید) آب گوشتش در نمی‌آید. لذا انقدر آوردید پایین. اما هر کدام باید در قابلمه خودش باشند. یعنی خانم‌ها بلدند، این‌ها را جدا جدا می‌پزند، بعداً قاطی می‌کنند و سر هم می‌کنند.

من نتیجه نمی‌خواهم بگیرم ناامیدی، نه. نتیجه این است دقت کنید، چشم باز، دوربین روشن و فهم درست از مطالب. این آدمی که چشمش باز است، دوربینش روشن است، درست می‌فهمد. مطالبه‌گر است، بله. دست آقا را نباید خط بزند، ولی مطالبه‌گر است. اینی که من می‌فهمم این است الان. الان این‌ها دارند این کار را می‌کنند. این‌ها دارند؟ نه؟ پزشک‌یان و این‌ها دارند این کار را می‌کنند. تقریباً دارند به یک جمع‌بندی مجموعه نظام می‌رسند که این کار را بکنند.

آقا حرف نزنید. کسی حرف نزند. مطلب تحت کنترل است. آقا پشت فرمان است. کسی هم اعتراض نکند، حرف نزند. این‌ها جملات صریح است. یا حرف نزن یا حرف می‌زنی، ما را تأیید کن. جملات صریح است. اگر اسم‌ها را به شما بگویم، فکتان می‌افتد پایین. یعنی این آدم‌ها امروز روی این دنده رفتند و این دنده غلط است. خطرناک است این دنده. همان دنده‌ای می‌شود که یک‌هوهانی را در حقیقت دارند می‌کشند از این ور شریح قاضی هم می‌گوید که نه، اتفاقاً خبری هم نیست. بعد شما می‌بینی، عه هانی را کشتند؟ تمام. کل جریان عاشورا شروع شد. اگر به قول حضرت آقا می‌گفتند اگر آن برخورد را شریح قاضی نمی‌کرد، عاشورایی نبود اصلاً. اصلاً عاشورایی اتفاق نمی‌افتاد. ولی می‌بینید که همه چیز تحت کنترل است. همه چیز درست است. کسی هم حرفی نزند. بعد این هم می‌شود یک علم که بخورد در صورت خیلی‌ها که آقا دیدی گفتند که نه تعلل می‌کنیم، نه شتاب‌زده عمل می‌کنیم و نکردیم. این جمله را هم که من توضیحش را دادم، توضیحش این است، نه توضیحش آن. می‌گوید ببین این آقا می‌گوید خفه! شو کسی حرف نزند. ما داریم پشت فرمان درست می‌رویم. الان می‌گذاریم حرف خاصی نزند. اگر می‌خواهی حرکتی بکنی، ما را تأیید کن.

آقا این‌ها صریح می‌گویند ها! می‌گویند حرکتی می‌خواهی بکنی، حرفی بزنی، حرف تأیید ما باشد، تأیید حرکت ما باشد. بهش گفتم این عمامه را می‌بینی؟ این را من از امام صادق گرفتم، از تو نگرفتم که تو بگویی من (چکار کنم). من که ملیجک تو نیستم که. که بردارم با تو، هر چه تو انجام دادی، من تأییدت کنم که آدم. اشکال ندارد آقا، تو اینجوری می‌فهمی، چرا جلوی فهم من را می‌گیری؟ چرا جلوی حرف من را می‌گیری؟ آقا، آن موقعی که یک ایرانی داشت می‌گفت برجام آره، مگه نمی‌گفتند؟ یک ایرانی داشت می‌گفت برجام آره. بنده یادتون از دانشگاه شریف گفتم که این جواب بده، من قرآن نمی‌خوانم. آن شرط‌های نه گانه‌ای هم که حضرت آقا گذاشته بودند یعنی نشود. یعنی اصلاً نمی‌شود. اصلاً معنی ندارد با آن شرط‌ها بشود. خب معلوم بود.

تک صدایی ممنوع!

آقا شما فعلاً فکر می‌کنی درست است؟ شما فکر کن درست است. بالاخره ما هم فهمی داریم. ما هم این حرف را می‌زنیم که غلط است این. بعدش بالاخره اینجوری نباشد یک صدایی، تک صدایی فقط این صدا باشد که این کار درست است. خب بگذار چهار نفر هم بگویند غلط است. من اصلاً واقعاً فرمایشات آقای میرباقری را نشنیدم ها! یعنی دوست دارم بشنوم، فرصت نکردم بشنوم. ولی خب من می‌دانم ذوق آقای میرباقری (چطور است) نشسته است قرآن باز کرده و شروع کرده است به خواندن. حالا ممکن است در استخدام ادبیاتش ممکن است یک ان قلتی باشد ها در استخدام ادبیاتش. بعد آقا مثلاً فرض کن یک چنین چیزی. خب بگذار آقای میرباقری بگوید خب.

خب طرح دارد، از روی قرآن می‌گوید دیگر. خب بگذار بگوید، آخه چرا اینقدر هی خشن می‌گویند؟ آقا طرح قرآن، طرحی که تو به عنوان یک مجتهد، تو خبرگان از قرآن داری می‌فهمی باز هم نگو.

خب بگوید دیگر این هم حرفش را. یک مجتهد مسلم قرآنی دارد از روی قرآن طرح قرآن را می‌گوید. خب بگذار بگوید دیگر. این همان خشونتی است که دارد عمل می‌کند که بزنند همه را لت و پار کنند که کسی حرف نزند. تئوریسین جهنم چیست؟ ببینید، من اساساً عدم مبارزه با آمریکا را. ببینید، عدم مبارزه با آمریکا را، حالا یک نکته راجع به تأخیرش و هرچی و همه‌ی این‌ها که البته توجیهات نظامی دارد ها به جهت نظامی داشته. (حالا دیگر مصلحت نیست خیلی بخواهم لو بدهم یک چیزهایی را که بعداً صادقانه به دلیل نوع گیج زدن موشک‌ها، دستکاری شده در موشک، به هر جهت حالا ولش کنید.)

به هر جهت اتفاقاً این تأخیر، توجیه نظامی داشته است که بکنند. اساساً ما می‌رویم توی مذاکرات با این‌ها. این توثیقی بود که آقای پزشک‌یان زد. مطلبی بود که آقای سردار سرلشکر باقری گفت. گفت ما باز دوباره فریب این‌ها را خوردیم. آقا، اگر واقعاً که خاک بر سرت کنند که باز دوباره فریب این‌ها را خوردی که آقا، مذاکرات صلح غزه الان ما داریم می‌بریم، شما زن تا من آن مذاکرات به نتیجه برسانم. این مطلبی است که دیگر «الاقرار العقلاء علی أنفسهم جائز». آقای پزشک‌یان گفت، سرلشکر باقری گفت، من نگفتم که. خب خودشون گفتند. اگر این حرف درست باشد که بالاخره خودشون گفتند. واقعاً حماقت. و شما این را قایمکی بدانید. من سوریه آدمم دیگر. آن‌ها سید حسن نصرالله را نتیجه تعلق ما می‌دانند لبنانی‌ها! می‌دانی؟

ببین، من اصلاً کاری ندارم. ولی شما نگاه کنید، آن کسی که پیشانی کار شما بوده است. شما آوارگی. نمی‌دانی یعنی چه؟ من در سیل و زلزله‌ها آواره زیاد دیدم. اینها یک چیز دیگر هستند. کسی که از «أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ» اصلاً داغون. فکراً داغون. حزب‌الله لبنان می‌آید می‌نشیند به آدم می‌گوید که چی کار کردی؟ چرا اینجوری شدی؟ چرا ما را اینجوری کردی؟ خب، شما مگر یار را از بازار سید اسماعیل آوردی که اینجوری یکپو می‌دوی یار را؟ که اینقدر شبیه، اینقدر پر اینکه شما چرا اینجوری کردید؟ چرا؟ چرا دیر عمل کردید؟ چرا فلان کردید؟ چرا بیسار کردید؟ اتفاقاً سیادت و آقای ایران را قبول دارند و به همین دلیل می‌گویند چرا اینجوری کردید؟ تاریخ مصرف ما تموم شده و فلان شده است؟ که آدم صحبت می‌کند، می‌گوید آدم می‌رود با این پیجرها جلسه داشته ام. این پیجرها در سوریه، چشم رفته است، انگشت رفته است. این‌ها نیروهای کادری حزب‌الله بودند که پیجر داشتند دیگر. آدم نگاه بکند یک بخشی از این شرمندگی به خودش بشیند. حالا باز مصلحت نیست من یک چیزهایی را بگویم، واقعاً مصلحت نیست وگرنه می‌گفتم چرا ما باید شرمنده باشیم از این قضایا.

خب، شما باید نگاه کنی، آن آواره شده، اینجوری شده است، بعد این طرف بی‌شعور دارد می‌گوید الان وظیفه ما این است که به لبنانی‌ها کمک می‌کنیم. بابا، آن پیشانی کار تو بوده است که اینجوری شده است. میگفت این مساله قدس که مساله لبنانی نیست، مساله خمینی بود، ما ایستادیم: «نحن ابناء الخميني نحن ابناء الخامنه‌ای». ما فرزندان خمینی و خامنه‌ای ایستادیم سر این قضیه.

لذا تهش این است که خوب زمان را کسی بشناسد و حرف بزند و کمتر خطا کند و این‌ها و و و همه این‌ها و آن موقع خودش را بی‌خودی، ما داریم بی‌خودی خودمان را با آمریکا درگیر نمی‌کنیم، و آقایان تصریح می‌کنند که درگیر نمی‌کنیم. خوب، این کار اشتباه است. اتفاقاً اشتباه محض است. من از قرآن گفتم که یادتان باشد، اشتباه این کار اشتباه است. فکر اشتباه است. می‌گویند ما با اسرائیل امروز می‌جنگیم و با آمریکا مذاکره می‌کنیم. آقا به خدا انقدر زمینه وجود دارد که زمینه‌اش که هست، زمینه‌اش هست. شما حاج قاسم هم بزنید، شما می‌توانی بگویی زمینه‌اش نیست. بابا یعنی چه؟ چیکار باید بکنند؟ مثلاً حاج قاسم را زدند، دیگه خودشون را زن. خود طرف، امام کفر گفت قبول کرد که زده است، ولی (می‌گویند) الان زمینه‌اش نیست.

اولاً مطالبه‌گری بکنید، ولی دست ولی را خط نزنید یا نهادهای عمل‌گرا را تضعیف نکنید. ببینید تهش بالاخره باید سپاه بزند دیگر. من که تو خانه ام موشک نمی‌زنم که. خب، همینش سخت است که شما ببینید در جمع این‌ها، برای همین است. سخت است جمع اینها که شما هم حرف بزنید، هم مطالبه بکنید، شرایط را توضیح بدهید، داد هم بزنید، ولی همه متوجه بشوند که این دادش از سر دلسوزی است، نمی‌خواهد سپاه را بزند. نمی‌خواهد سپاه را تضعیف بکند. کسی سپاه را تضعیف بکند، ببینید. من بارها این را عرض کردم، شما یک موقع به این آخوندها غرغر می‌کنید، مثلاً می‌گویند که آقا چرا شما روی قرآن کار نمی‌کنید، روی مبانی فلان کار نمی‌کنید؟ چون از سر (دلسوزی است) درست است. یک موقع این است که ما می‌گوییم شما با این حوزه، با این آخوندها، فلان. خب! خب این که یعنی چی تهش؟ خب یعنی کلاً دین خدا را به باد بدهید دیگر. چون این دین خدا را کی دارد می‌خواند؟ ترویج می‌کند؟ همین آخوندها دیگر، از کجا؟ نهاد حوزه دارند این کار را می‌کنند دیگر؟

یک موقع شما دارید یک کاری می‌کنید که حوزه به جوش بیاید، یک کاری بکنید. یک موقع چنان می‌زنید تو سرش که اصلاً هیچی دیگر. اصلاً می‌گوید اگر اینجوری است، ما هیچ کاری نمی‌کنیم. خب، اینی که حوزه برود کشکش بسابد که این که نشد حرف که. ولی انتقاد به

حوزه جایز است. مطالبه‌گری از آخوند جایز است که آقای آخوند! شما وقتی داری می‌روی بالا منبر، دو تا از این آیه و روایات بخوان، هی خواب تعریف نکن برای ملت. بالاخره تو این «قال الصادق» و «قال الله» و فلان و اینا را بگو. این می‌شود مطالبه از حوزه، مطالبه از منبری. یک موقع هم می‌زنی زیر میز.

مطالبه از سپاه هم درست است. من همین الانش با نهادهای ارتشی و سپاهی فلان. آن‌هایی که صنعت دفاعند، هنوز جلسه دارم و جلسه می‌روم. منتقدیم ولی جلسه می‌رویم، خدافوت می‌گوییم. اما مطالبه می‌کنیم. مطالبه می‌کنیم. زیرآبش هم نمی‌زنیم. حالا ممکن است یک جایی هم فریاد بکشیم. همه می‌دانند که آقا فریاد کشیدن ما معنیش این نیست که می‌خواهیم سپاه را بزنیم، ارتش را بزنیم، صنایع دفاع را بزنیم. این می‌شود سختی کار که همین‌جاست. وگرنه یا آدم روی آن کول این می‌ایستد یا روی کول آن. اصلاً حرف نمی‌زدند، مطالبه هم نمی‌کنند یا می‌رود آنجا، همه را به لجن می‌کشد. این هم کاری ندارد، این کار دارد. «اليمين والشمال مضله والطريق الوسطي هي الجاده». این جاده رفتن، این سخت است.

آیه نور

سوره مبارکه نور را بیاورید. صفحه سیصد و پنجاه و چهارم. رسیدیم سر آیه نور. یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین آیات که معلوم است اصلاً بخوانیدش. شما می‌فهمید که در این آیه چیزی هست. یعنی انگار خدا خیلی با تنوع واژگان یک چیزی می‌خواهد بگوید که از سر و ریخت آیه مشخص است که آیه روال نیست. قبل از این بحث، من البته به آن بحث متوجه‌کنم، «وَلَيْسَتَغْفُفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا». کسانی که نکاح نمی‌یابند باید عفت بورزند. عفت یک ملکه است. به معنای خودداری جنسی نیست فقط. وجود یک ملکه‌ای است در انسان که باعث می‌شود انسان بزرگی می‌کند. حالا به واسطه این بزرگی، حالا یا در مسائل جنسی وارد مسائل جنسی می‌شود یا نه، کلاً یک بزرگ‌منشی در او هست.

این از خود آیات قرآن معلوم است، آنجایی که می‌گوید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ». یعنی جاهل فکر می‌کند این غنی از بس که بزرگ است، از بس که متجمل است، این که ما داریم مؤمن متجمل است. معنیش این نیست که مؤمن زلم زیم‌بو را خودش راه می‌اندازد، نه! مؤمن متجمل است در مقابل متناهِس؟ ۷۱:۳۵ یعنی بدبخت‌نما نیست، خودش را بدبخت جلوه نمی‌دهد، حتی اگر گرفتار «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمِهِمْ» نشانه‌هایش یک مقداری معلوم است که این مثلاً بهش می‌گوید که مثلاً بریم یک رستورانی، حالا نرویم، یک رستوران هم یک نون پنبه‌ری با هم بخوریم. یعنی بابا این پول رستوران ندارد دیگر. خوب، یعنی معلوم می‌شود از یک نشانه‌هایی معلوم می‌شود، اما نگاه کنید می‌بینید که متجمل است بزرگ است. این «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا». هیچ اصراری به اینکه از مردم بکنند، دست بکن ندارد.

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» این در مسائل جنسی وقتی خودش نشان می‌دهد، تبدیل می‌شود به در حقیقت این است که نسبت به این رقم کارها خودش را با یک فاصله‌ای می‌برد و بزرگ‌منشی می‌کند. بزرگی می‌کند تو این کارها و خودش را داخل در این بحث‌های این مدلی نمی‌کند. پس از چی؟ پس از اینکه «وَأَنْكِحُوا الْأَرْبَابَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْزِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». بعد از اینکه انکاح ایامی بر جامعه لازم است. این کار را باید بکنند، باز پیدا نمی‌شود، پیدا نمی‌شود دیگر، این می‌شود تعفف در این.

البته این عفت جنسی، این را هم بگویم، این قدم آخر تشکیل خانواده نیست. این یکی از پایین‌ترین مراتب تشکیل خانواده است. آنی که قدم‌های میانی و انتهایی قضیه است در تشکیل خانواده، یکی تولید مثل که در آیه ۲۳۳ سوره بقره «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ». نساء حرث است. چرا؟ چون که یکی از اهداف جدی ازدواج تولید مثل است. حالا خدا به بعضی‌ها نمی‌خواهد، نمی‌دهد فلان و اینها، شاید اتفاقاً این کسی را که نمی‌دهد می‌خواهد یک کاری بکند برونند بچه یتیم بزرگ بکنند. این هم یکی از سناریوهای خداست. بچه خودش را نمی‌تواند بزرگ کند، بچه یتیم بزرگ کند.

خوب، یک هدف عالی هم دارد که «لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» این هم هدف عالیش است. ولی هدف میانی همین تولید نسل و تولید مثل است. تربیت مثل این جزو اهداف چیزی است که اتفاقاً خدا زن را برای همین گذاشته است. زن را برای تربیت گذاشته‌است. آن‌جایی که نمودار چولگی پیدا می‌کند، به تعبیر این ریاضی‌دان‌ها، چولگی پیدا می‌کند. در زمینه مرد می‌رود به سمت اسماء جلالی. در زمینه زن می‌رود به سمت اسماء جمالی و به سمت تربیت نسل و مثل و فلان و این‌ها. این فیهی فیهی یک مزخرفی است که این‌ها درآوردند. زیرش هم زاییدن. آن چیزی که فیهی فیهی. خلاصه، همه درآمد. فیهی فیهی. فیهی عالم. فیهی فیهی خلق نشده است. مگر مرد می‌تواند بچه بزند؟ اصلاً عالم خلق نشده است. فیهی فیهی تو مسئولیت خلق شده است. تو مشابَهت در مسئولیت درست نشده است. در مشابَهت در مسئولیت اصلاً اینجوری نیست.

این می‌شود این اهداف، بعدش این خلاصه این آیه نور با ادامه‌اش این است. آقا، یک نوری هست، این نور که نور الله است. این باید برود در بیوتی. نه فقط راجع به اهل بیت است. بله، در جامعه کبیره قطب و قله این قضیه را ما راجع به اهل بیت داریم. که چی داریم «خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْزُهُمْ مُخَدِقِينَ حَتَّىٰ مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ إِذْنُ اللهِ أَنْ تُرْفَعَ» این دوتا آیه را به همدیگر گفته است. خود عنوان اهل بیت بعداً گفتگو خواهیم کرد. عنوان اهل بیت این نیست که برای چهارده معصوم است. برای همین است به سلمان هم می‌گویند اهل بیت. اهل بیت یک عنوان شامل و عامی است، آن قله‌اش این چهارده ذات مقدس هستند و این‌ها در دامنه‌اش اهل البیت هر کی اهلیت این بیت را دارد، این می‌شود اهل البیت. اهلیت این بیت را، این خونه را پیدا می‌کند، می‌شود اهل البیت. لذا سلمان می‌شود اهل البیت. یک چند نفر دیگر ما در روایات داریم، خیلی‌ها نیستند، سه چهار نفر در روایت داریم این اهل بیت است، آن اهل بیت است، «منا اهل البیت» هستند. ولی اهل بیت یک مفهوم است.

سوال: ہرکی مصداق اهل البيت باشد، مصداق آیہ رجس هم می شود؟ انما یرید اللہ؟

حالا بگذارید این اهل بیت را من توضیح بدهم تا موقعی که معلوم بشود چرا پسر نوح اهل بیت نوح نیست و یک سری اهل بیت نوح هستند. یک ابوت در بنوت روحانی وجود دارد اساساً. برای همین است که حضرت لوط برمی گردد. «قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ» می گوید: «بابا! این بچه های من دخترای منند اینها». خب، بریدسراغ دختر. دخترهای خودش را نمی گویند. فقط دخترهای اجتماع، دخترهای اویند. آن ها اهل بیت اند. می گوید: «خب، بریم سراغ دختر جماعت». خب، چرا می ریم سراغ پسر؟ اینها دخترای منند. این را توضیح بدهم که می آید مشخص بشود که منظور از این حالت تشکیک اهل بیت چیست؟

حالا بگذار یک توضیحی بدهم. من بیشتر توضیح ندادم. می‌ترسم شما به اشتباه بیفتید یا من نتوانم دقیقش را بگویم. این روای و روایی است که باید نور الله بیفتد در آن خونه. آن خانه‌ها، خانه خشت و گل نیست. آخه اسم اهل بیت مگه خشت و گلی است؟ اونجوری که نیست وگرنه خیلی ها اهل بیتند. اینجوری خشت و گلی نیست. باید وارد این جور خانه‌ها بشود تا رجال در آن تولید شود. این را می‌گوییم چون «فی بیوتن اذن الله» یکی از آیات پر نکته است که رساله‌ها و کتاب‌ها نوشته‌اند. خب، راجع به این آیه به صورت خاص، دقیقاً معلوم است یک چیزی‌اش هست. آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نَوْرِهِ كَمِشْكُوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ»

برخی آیات شبیه اصول الدین می‌مانند. خب، به این‌ها علامه طباطبایی می‌گوید غرر. خب، نه صرف این‌که تابناک هستند، به خاطر این‌که حکم اصول الدین دارد. حکم قواعد دارد. این را اگر شما توحیدش را درست کردی، آن موقع بیا برو یحنگ. برای چی کار بکن؟ بیا این کارها

را بکن، همه این‌ها وگرنه اگر توحید درست نکردی، کمک به هم‌نوع یک جنس دیگر پیدا می‌کند. توحیدی نمی‌شود. آنی که من می‌گویم توحید بین اخوت و ابوت، برادری و فلان، این نمی‌شود. یک جنس دیگر می‌شود. آن جنس لزوماً جنس بدی نیست، ولی داری با سکه شیر یا خط بازی می‌کنی دیگر. داری این کار را می‌کنی. به عبارتی یعنی کلاس کار را اینقدر آوردی پایین که داری انفاق می‌کنی؟ کمک به هم‌نوع. این کار را داری می‌کنی؟ چرا؟ چون اصول دین درست نیست. خب، چون اصول دین درست نیست، اینجوری شدی. این‌ها جزو آیات غرر است. معمولاً هم آدم حوصله گوش کردن این‌ها را ندارد.